مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و هفتم، شمارۀ پیاپی ۱۰۰
بهار ۱۳۹٤، ص۲۰۷- ۱۸۵

الگوهای نوین علم‌شناسی اصولیان *

مهدي ناظمي اردكاني
استادیار و مسئول گروه اندیشه و مطالعات فرهنگی دانشکده فرهنگی اجتماعی دانشگاه جامع امام حسین (ع)
Email: dr.mnazemi@yahoo.com

حامد مصطفوي فرد[۱]
دانشجوي دكتري دانشگاه فردوسي مشهد
Email: Hamed_amf@yahoo.com

احمدعلی امامی
مربی و دانشجوی دکتری مدیریت آموزش عالی دانشگاه علامه طباطبایی
Email: emamimeybodi.ali@gmail.com

چکیده

این ایده که تمایز علوم باید بر اساس موضوعات باشد، با انتقادات و ایـرادات جـدی روبروسـت؛ چراکه هم استدلال‌های پیروان این رویکرد قابل خدشه است و هم تاریخ علـم پـر اسـت از مثـال‌هـای فراوانی که در این چارچوب و حصار تنگ نمی‌گنجند. این شد که برخی همچون محقق خراسـانی بـه سوی تمایز بر اساس غرض رفتند. اما این رویکرد نیز با مشکلاتی روبرو بود و انتقـاداتی را بـه همـراه داشت و لذا اصولیان معاصر الگوهای دیگری را پیشنهاد داده‌اند؛ برخی به ارائـه تبیینـی نـو از چیسـتی موضوع علوم پرداخته‌اند، برخی سنخیت قضـایا را مطـرح کـرده‌انـد و در نهایـت بسـیاری از آن‌هـا از حصرگرایی دست برداشته و به سوی مدل‌های تلفیقی گرایش پیدا کرده‌اند، و تکیه بر فقط موضوع و یا فقط غایت و... را کافی نمی‌دانند و جملگی بر این مطلب پای می‌فشارند که التزام به اینکه تمایز علـوم باید به تمایز موضوعات باشد، التزامی بدون ملزم است و هیچ داعی‌ای برای این التزام وجود نـدارد. و کم‌کم به این نظریه گرایش پیدا کردند که تمامی اموری که در وحدت اعتباری‌ای که در مجتمع عقلایی معتبرند، دخیلند را باید لحاظ کرد و یکی از آن‌ها به تنهایی کفایت نمی‌کند و لذا مدار وحدت و کثرت، اعتبار ناشی از مراعات مصالح عقلایی و جهات دخیل در آن اسـت، نـه غـرض شخصـی مـدون و نـه موضوع، محمول، غایت و... (هریک به تنهایی).

کلیدواژه‌ها: الگوی علم‌شناسی، اصول فقـه، چیسـتی موضـوع، سـنخیت قضـایا، تلفیـق‌گرایـی، قراردادگرایی.

---

*. تاریخ وصول:۱۳۹۲/۱۰/۱۰؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۳/۰۱/۳۰.
۱ . نویسنده مسئول

مقدمه

تمایز بر اساس موضوع، کهن‌ترین شیوه تمایز علوم بوده، برخی که آن را تنها شیوه می‌دانند (رک: رازی، ۲۲؛ تفتازانی، ۱/ ۱۶؛ لاهیجی، ۶) ادعا کرده‌اند که متکلمان اتفاق دارند که تمایز علوم، به حسب ذات به تمایز موضوعات است. از این‌رو مشهور، تمایز علوم را به تمایز موضوعات (ولو به حیثیات) می‌دانند و غرض از اخذ حیثیات نیز، حیثیت استعداد موضوع برای ورود محمول بر آن است. البته حکما با بیان دقیق‌تری گفته‌اند: در علوم حقیقی و برهانی، آنچه که وحدت یک علم را حفظ می‌نماید، عبارت است از موضوع و علامه طباطبایی (اصول فلسفه و روش رئالیسم، ۳/ ۶) با صراحت اذعان می‌کند که معیار تمایز در علوم حقیقی و برهانی براساس موضوع و در علوم اعتباری براساس هدف و غایت است.

در مقابل، به عقیده منتقدان الگوی «تمایز موضوعی علوم»، سیر و تتبع در علوم نشان می‌دهد که علوم عبارتند از قضایایی اندک که به مرور زمان تکمیل شده‌اند و لذا موضوع در نزد موسس و مدون علم مشخص نبوده است تا چه رسد که درباره احوال آن بحث کند و حتی بر فرض پذیرش الگوی علم‌شناسی ارسطویی، باید گفت: بسیاری از مشاجرات در باب تمایز علوم از باب خلط بین علوم حقیقی و اعتباری و سرایت احکام علوم حقیقی به علوم اعتباری است. اما به مرور زمان استدلال‌های ارسطوییان درباره لزوم وجود موضوع، حتی برای علوم حقیقی، نیز زیر سوال رفت.

از این‌رو ناکارآمدی الگوی علم‌شناسی ارسطوییان روز به روز برای عالمان مسلمان، خصوصا اصولیان و در رتبه بعد متکلمان، منطقیان و... آشکار شد؛ تا آنجا که محقق خراسانی الگوی غایت‌محور را مطرح کرد. وی مبنای تقسیم‌بندی علوم و تمایز آن‌ها را نه اختلاف موضوعی، بلکه بر مبنای هدف و غایت می‌داند. ایشان به دو دلیل عمده به سوی این رهیافت آمدند: یکی اینکه یافتن موضوع واحد و قدر جامع برای یک علم را تکلف‌آمیز می‌دانند؛ خصوصا اگر این علم از سنخ علوم اعتباری (و نه حقیقی و برهانی) باشد و دوم اینکه در برخی موارد تمایز موضوعات مشکل‌گشایی نمی‌کرد، نه اینکه باطل باشد.

این دیدگاه به دلیل نقصان الگوی علم‌شناسی ارسطویی شکل گرفت، اما هر یک از این الگوهای انحصارگرا نقاط ضعفی را داشتند و این سبب شد که الگوهای نوینی از جمله الگوی تلفیقی و رویکرد قراردادگر مطرح شود. به عقیده ایشان علم بودن یک علم نه به وحدت در موضوع است، نه روش و نه غایت (هر یک به تنهایی)، بلکه علم عبارت است از مجموعه‌ای

از مسائل متشتته، که جامع آنها گاه ممکن است به دلیل سنخیت در ذات باشد (مثل موضوع، محمول، حیثیت) و گاه نیز ممکن است به دلیل امری عرضی باشد (مثل غایت). از این‌رو مبنای تمایز علوم با توجه به غرض تدوین متفاوت خواهد بود و حتی تمامی جهاتی که در نزد عقلا معتبرند، نیز در این وحدت و تمایز دخیلند و ممکن است لحاظ شوند، مثل مدت زمان فراگیری علم، امور زیبایی‌شناسی، نیازهای جامعه، مرجحات تاریخی و.... در اینجا قصد داریم تا به تبیین این الگوهای نوین علم‌شناسی در نزد اصولیان بپردازیم و سیر تطور این الگوهای علم‌شناسیِ بعد از محقق خراسانی را نشان دهیم:

آ) ارائه تبیینی جدید از چیستی موضوع علم

مشهور بر این عقیده‌اند که «موضوع کل علم ما یبحث فیه عن عوارضه الذاتیه» (رازی، ۱۴؛ شیرازی، ۳۰/۱، لاهیجی، ۵/۱) و لذا موضوع علم باید از عوارض ذاتی مسائل آن باشند، حال اینکه با توجه به اشکالاتی که در رویکرد مشهور وجود داشت، بسیاری اگرچه اصل نیاز علوم به موضوع را منکر نشدند، اما در چگونگی رابطه موضوع علم با مسائل آن تبیینی دیگر خلاف رای فلاسفه را ارائه دادند، که در اینجا به گفتار برخی از ایشان اشاره می‌شود:

۱. نظریه صاحب کفایه: موضوع علم، نفس موضوعات مسائل است. به تعبیر برخی دیگر: موضوع علم عبارت است از آنچه که در آن از أحوال و أوصافش بحث می‌شود. بر این اساس موضوع هر علم، نفس موضوعات مسائل است (عینا و مفهوما)، پس وحدت علم به وحدت فائدة مترتب بر آن است، مثل: حفظ زبان از خطا در گفتار (در علم نحو)، استنباط (در علم اصول فقه)، صیانت فکر از خطا (در علم منطق)، صیانت بدن (در علم طب)، صیانت روح (در علم اخلاق) و تعدد موضوع به وحدت علم ضرری نمی‌رساند، زیرا برهانی بر استحاله آن اقامه نشده است (جزائری، ۲۰/۱–۲۵).

۲. موضوع هر علم عین موضوعات مسائل آن و آنچه که با آن متحد است می‌باشد (حکیم، ۵/۱).

۳. موضوع علم، محمولات مسائل و جامع بین آنان است (منتظری، ۱۰).[1]

---

۱ مرحوم بروجردی تمایز علوم را به تمایز جامع بین محمولات مسائل می‌دانند و معتقدند که مراد مشهور از «موضوعات»، همین «جامع بین محمولات» است و در حقیقت، ایشان مبنای خود را به مشهور نیز نسبت داده است (جلالی، ۳۰/۱). برخی نیز با جمع بین دیدگاه بروجردی و رویکرد مشهور، بر این عقیده‌اند که: در آنجا که بین دو موضوع تباین نوعي باشد، تمایز علوم به موضوع است، مثل دو علم هندسة و حساب، و به جهت مشترك بين محمولات مسائل، در آنجا که موضوع واحد باشد، مثل دو علم صرف و نحو، و علوم طب و تشریح و وظائف

۴. موضوع امری دیگر غیر از آنچه که مقابل محمول است، می‌باشد و هیچ برهانی وجود ندارد که موضوع به معنای واحدی (نفس موضوعات مسائل یا جامع محمولات مسائل) باشد، بلکه موضوع «جامع رابط بین مسائل گوناگون و قضایای متباین» است و متعلم باید به دنبال اعراض و... باشد که با موضوع ربط و سنخیت دارند؛ که گاهی نفس موضوعات مسائل است، گاهی جامع محمولات، گاهی دو عنوان (مثل کلمه و کلام)، گاهی محتاج قید حیثیت، گاهی محتاج ذکر دو قید بعد از ذکر حیثیت (مثل اعراب و بناء) و... (خمینی، تحریرات فی الأصول، ۱۸/۱).

۵. در هر علمی از آنچه که دخلی در غرض آن علم دارد، بحث می‌شود، خواه از عوارض ذاتیه باشد و یا از غریبه (فیاض، ۲۹/۱؛ جواهری، ۱۰۰/۱). و به تعبیری دیگر: موضوع هر علمی آن چیزی است که در آن علم از احوال آن و از آنچه مربوط به آن است و دخالتی در غایت آن علم دارد، بحث شود، نه آن چیزی که در آن علم منحصرا از تمام عوارض ذاتیه‌اش بحث گردد[۲] (حیدری، ۴۷؛ مکی عاملی، ۴۷).

۶. موضوع هر علم، جامع منتزع از جزئیّات موضوعات مسائلش است. و در هر علمی از جامع منتزع از محمولات این مسائل بحث می‌شود. بر این اساس تمام قضایای واردهٔ بر متن موضوع از مسائل علم است، خواه بحث از ماهیّت موضوع باشد، یا از وجودش، یا از عوارض ذاتیّ آن، یا عوارض غریبش (ایروانی، ۳/۱).

۷. موضوع هر علمی آنچه است که در آن از عوارض ذاتیّ‌اش، یا از عوارض ذاتی برای نوعش یا برای عوارض ذاتی‌اش بحث می‌کند؛ چراکه أکثر موضوعات یا أنواع آن است و یا

الأعضاء. أمّا تمایز به أغراض متأخّر از مائز جوهري موجود بین مسائل است، و در زمانی که غرضی واحد بر عدّه‌ای از مسائل (غیر از برخی دیگر) مترتب شود، این کاشف از تمایز جوهري بین دو علم است، پس نوبت به تمایز به أغراض با وجود تمایز جوهري نمی‌رسد (حاج عاملی، ۲۹/۱؛ جلالی، ۳۲/۱). و به تعبیر برخی دیگر، امتیاز علوم یا به موضوع است، یا به محمول است و یا به هردوی آن‌ها (ایروانی، ۳/۱).

۲ دلیل این مدعا این است که از عوارض ذاتیه موضوع يك علم یا از عوارض ذاتیه نوع موضوع، اگر دخلی در غایت آن علم نداشته باشند، در آن علم بحث نمی‌شود. مثلا «قرآن مجید» درحالی‌که یکی از مصادیق موضوع علم اصول فقه است، بسیاری از عوارض ذاتیه‌اش در علم اصول فقه مورد بحث قرار نمی‌گیرد. و نیز بسیاری از مسائل تجوید و قرائت و قاریان و اعجاز قرآن و کاشفیت قرآن از امور غیبی و بلاغت و فصاحت و ... آن مورد بحث واقع نمی‌شود، بلکه در علوم دیگری بحث می‌شوند. و در علم اصول فقه، جز از حجیّت ظواهر آیات قرآن بحث نمی‌شود، چرا که بعضی از احکام شرعیه را می‌توان از ظواهر آیات قرآن استنباط کرد. عوارض غیر ذاتی -یعنی عوارضی که با يك یا چند واسطه بر موضوع عارض می‌شوند- اگر دخلی در غایت آن علم داشته باشند، از آنها در آن علم بحث می‌شود: مثل بسیاری از مسائل علم اصول فقه و بخصوص پس از توسعه قلمرو اصول فقه، بسیاری از این مسائل، از عوارض ذاتیه موضوع اصول فقه نیستند ولی در این علم از آنها بحث می‌شود چرا که گاهی در غایت این علم یعنی استنباط احکام، دخالت دارند. کما اینکه سیره مصنفین این علم در روزگار ما همین است و این‌ها مجموعه همه مسائلی را که تدوین می‌کنند، به نام اصول فقه نامگذاری می‌کنند (حیدری، ٤٧).

أعراض ذاتی آن[۳] (نراقی، ۳۴/۱).

۸. موضوع هر علم عبارت است: آنچه که در آن از احوال عرفی‌اش بحث می‌شود؛ چراکه تعریف مشهور باعث خروج أغلب مسائل علم از آن و در نتیجه استطرادی بودن آن‌ها می‌شود (تقوی اشتهاردی، ۱/ ۱۲).

۹. موضوع علم عبارت است از: آنچه که در آن از عوارض مقصوده‌اش بحث می‌شود، خواه ذاتیّ باشند یا غریب، و خواه حقیقیّ باشند و یا مجازی. معیار این است که عوارض مقصودة برای مدوّن علم باشد (خرازی، ۱/ ۹۶).

۱۰. در علم از أحکام عارضة برای موضوعات مسائلش بحث می‌شود، خواه از عوارض ذاتی باشند و خواه غریب و خواه تالیفی از آندو (فقیه، ۲) و....

ب) توجه به سنخیت و ذات قضایا

۱. تبیین رویکرد امام خمینی به تمایز علوم

این رویکرد متعلق به امام خمینی است. به عقیده ایشان: دلیلی برای لزوم وجود موضوع واحد برای هر علم اقامه نشده است، بلکه آنچه که در هر علم باید به آن ملتزم بود، وجود سنخیت و ارتباط بین اکثر مسائل علم در ترتب اثر واحد سنخی بر آن است؛ اگرچه بین موضوعات و محمولات آن اختلاف است. مثلا مسائل فقهی در این امر مشترکند که از قوانین و مقررات الهی بحث می‌کنند، اگر چه مسائل آن مثل وجوب نماز، حرمت خمر، طهارت آب و... از حیث موضوع و محمول با هم متفاوتند (مرتضوی لنگرودی، ۲۸/۱).

لذا در وحدت علم سنخیت عده‌ای از قضایای متشتته و وجود ارتباط خاص بین آن‌ها (اگرچه موضوعشان واحد نباشد) کفایت می‌کند. و دلیلی ندارد تا ملتزم به این مطلب شویم که موضوع علم فقه عمل مکلف است، حال آنکه بر بسیاری از مسائل فقهی مثل مسائل نجاسات و مطهرات، بسیاری از احکام ضمان و ارث، احکام وضعی و... منطبق نیست؛ چراکه نجاست سگ و یا مطهر بودن آب، حکم‌هایی براسه هستند، چه مکلفی باشد یا نه و اینکه این مسائل

---

۳ طبق این مبنا موضوع علم اصول أدلّة شرعيّة است؛ چراکه یا از نفس عوارض ذاتيّ بحث می‌کند، مثل «الکتاب حجّة»، «السنّة حجّة»، «الإجماع حجّة» و ...؛ یا از عوارض ذاتيّ برای انواعش بحث می‌کند، مثل «المحکم من الکتاب کذا»، «الناسخ منه کذا»، «أخبار الآحاد حجّة»، «العامّ او الخاصّ کذا»، «المطلق أو المقيّد أو المجمل أو المبيّن کذا»، «الإجماع المنقول کذا» و ...؛ یا از عوارض ذاتي برای عوارض ذاتي‌اش بحث می‌کند، مثل «العموم کذا»، «الخصوص کذا»؛ این‌دو از عوارض ذاتي برای أدلّة شرعيّ هستند و بحث از حال ایندو، بحث از عوارض ذاتي برای عوارض ذاتي برای أدلّة شرعي است.

متعلق به عمل مکلف هستند، این از فوائد مترتب بر آنهاست، نه اینکه بـه نفـس عمـل مکلـف تعلق گرفته باشند. و اینکه این مسائل را استطرادی بدانیم نیز -به دلیل بدیهی بودنِ تعلـق ایـن مسائل به علم فقه- غیر وجیه است (مرتضوی لنگرودی، ۲۸/۱).

از این‌رو همانگونه که منشا وحدت علوم، سنخیت قضایا است و این سنخیت و تناسب در جوهر این قضایا و حقیقت آن‌ها موجود است و نیاز به تعلیل ندارد؛ تمایز علـوم و اختلافشـان نیز به ذات قضایا است و قضایای هر علمی مختلف و متمایز از قضایای علم دیگر است. و لذا نیازی به نفس موضوع نیست، چه رسد بـه اینکـه تمـایز علـوم بـه آن باشـد (سـبحانی، ۴/۱). بنابراین اختلاف علوم به ذات آنهاست، نه به غرض؛ و وحدت علم امـری اعتبـاری بـه لحـاظ سنخیت مسائل آن و تناسب بعضیشان با دیگری است. و تداخل دو علـم یـا علـوم در بعضـی مسائل به این وحدت اعتباری ضرر نمی‌زند، خصوصا اگر کم باشد. زیرا مجمـوع مرکـب ایـن مسائل و دیگر مسائل این علم، غیر از مجموع مرکب این مسـائل و دیگـر مسـائل علـم دیگـر است. مثل مباحث الفاظ در اصول و ادبیات، کـه اصـولی بـرای فهـم کـلام شـارع از آن بحـث می‌کند و ادیب از این لحاظ که با ادبیات مرتبط است (مرتضوی لنگرودی، ۵۳/۱).

امام نیز همچون غروی اصفهانی (رک: غروی اصفهانی، ۳۲/۱) بحث مرکـب اعتبـار بـودن علم را مطرح کرده‌اند. وی می‌فرماید: «مرکّب بما أنّه مرکّب» واحـد اعتبـاری اسـت و بـه ذات خودش از غیر خود مختلف و متمیّز است. چون اکثر اجزاء آن‌ها با هم اختلاف دارنـد. اگرچـه ممکن است که در بعضی از اجزاء هم متّحد باشند. ولی در اینجا ما به مرکّب نظر داریم. اینجـا نظر به مرکب و ترکیب آن است نه به اجزاء. پس مرکّب بما هـو مرکّـب، از غیـر خـود ممتـاز است، اگرچه در برخی از اجزاء با هم مشترکند (سبحانی، ۱/ ۴). ایشان با این تدبیر سعی دارند تا بیان کنند که قضایای هر علمی را از علم دیگر «بذاتها» ممتاز است.

آری، محقق اصفهانی پیش‌تر از امام خمینی این مطلب را مطرح کرده بودند کـه: هـر علـم، مرکبی است اعتباری، که بگونه‌ای وحدت بالعرض دارد. ترکیب در مرکبات اعتبـاری، ترکیـب اعتباری است؛ برخلاف مرکبات حقیقی همچون جنس و فصل که نوع را تشکیل مـی‌دهنـد. و در اینجا مراد از اعتباری بودن نیز آن است که وحدت موجود در آن‌ها مجازی (و نـه حقیقـی) است. هر مرکب اعتباری (از جمله هر یک از علوم) به خودی خـود از مرکـب اعتبـاری دیگـر متمایز است. لذا علوم به اختلاف مجموعه قضایای تشکیل دهنده خود از یکـدیگر، متمایزنـد. البته در عین حال هر مرکب اعتباری (و هر علم) برای اینکه یک مرکب اعتباری شود، بـه یـک

عامل وحدت‌بخش نیز نیاز دارد و این جهت وحدت عبارت است از غرض. بنابراین اگر دو غرض متلازم باشند و مرکب اعتباری واحدی را بسازند، دو علم تدوین نمی‌شود؛ زیرا اولا علم یک مرکب اعتبای است و ثانیا مرکب اعتباری مفروض، متعدد نیست، پس علم‌های متعدد هم نداریم[٤] (رک: غروی اصفهانی، ۳۲/۱).

بنابراین امام خمینی با نفی موضوع و بلکه نفی هر نوع وجود حقیقی برای علوم، اسناد تمایز علوم را به موضوعات آن‌ها نفی و در برابر قول صاحب کفایه بیان می‌کردند که تمایز علوم به تمایز سنخیت مسائل آن‌هاست؛ زیرا سنخیت مسائل، مقدم بر اغراض مترتب بر آن‌هاست (جوادی‌آملی، ۲۲۱/۱/۱). البته ممکن است کسی بگوید: سنخیت موجود بین مسائل به لحاظ غرض واحدی است که بر این‌ها مترتب است. جواب این است که: آنچه در سنخیت مسائل دخالت دارد، مسأله وحدت غرض نیست، زیرا سنخیت مذکور در هر صورت وجود دارد، حتّی اگر فرض شود علمی هیچ غرض و فایده‌ای ندارد و یا غرضی بر آن مترتب است ولی کسی علم به آن غرض ندارد، باز هم سنخیت بین مسائل وجود دارد (ملکی اصفهانی، ۶۷/۱).

فاضل لنکرانی نیز با همراهی با امام خمینی می‌گوید: به‌نظر می‌رسد آنچه امام خمینی در باب تمایز علوم فرمودند، راجح‌تر از سایر اقوال است، آن‌هم با حفظ دو جهت. جهت اوّل: سنخیت بین مسائل هر علمی، در رابطه با ذات مسائل است. این مطلب را مرحوم بروجردی نیز تأیید کرده و تصریح کرد که مسأله غرض و مدوِّن و سایر امور، نقشی در این سنخیت ندارد و سنخیت در رابطه با ذات مسائل است. جهت دوّم: این سنخیت ذاتی، بر غرض تدوین- به وجود ذهنی‌اش- مقدّم است. البته غرض تدوین- به وجود خارجی‌اش- متأخر از علم است. ولی غرض تدوین- به وجود ذهنی‌اش- قبل از تدوین علم، تحقّق پیدا کرده است. به‌همین‌جهت، غرض تدوین، از نظر رتبه، مقدّم بر این سنخیت است ولی آنچه ما را به سوی غرض هدایت می‌کند و در برخورد اوّلیه با مسائل، با آن روبرو می‌شویم، همان مسئله سنخیت است. اگرچه سنخیت بین مسائل هر علم بعد از تشکیل مسائل پیدا شده است -چون اگر موضوعِ مسائل نباشد سنخیت تحقّق پیدا نمی‌کند- و غرض تدوین -به وجود ذهنی‌اش- قبل از تشکیل مسائل مطرح است، ولی آنچه ما را به همه امور هدایت می‌کند، همین سنخیتی است

---

٤ چنان‌که ملاحضه می‌شود، محقق اصفهانی و امام خمینی هر دو علم را مرکب اعتباری می‌دانند؛ اما در تبیین جهت وحدت‌بخش علوم با هم اختلاف نظر دارند.

که بین مسائل و در جوهره ذاتِ این مسائل تحقّق دارد و اگر کشفی باشد در رابطه با همین سنخیت است. باید به این نکته توجّه داشت که مسأله سنخیت، غیر از مسئله جامع است. در سنخیت، فرقی بین قلّت و کثرت مسائل نیست، ولی در مورد جامع بین موضوعات -که مشهور معتقد بودند- و جامع بین محمولات -که مرحوم بروجردی عقیده داشت- دخول و خروج مسائل مشکوک، نقش دارد (ملکی اصفهانی، ۱/ ۱۳۲).[۵]

۲. تفاوت رهیافت امام خمینی با پیشینیان

امام خمینی در مناهج الوصول به جای طرح اینکه «هر علمی موضوعی دارد که از عوارض ذاتی آن بحث می‌کند»، به طرح این مطلب می‌پردازد که «هر علمی عبارت از مجموعه‌ای از قضایای مرتبط است. خصوصیتی آن‌ها را گرد آورده و غرض و فایده‌ای واحد ـ به وحدت سنخی ـ بر آن‌ها مترتب است» (خمینی، مناهج الوصول، ۱/ ۳۵). تفاوت رهیافت وی با سلف در اینست که وی به علم اصول فقه در مقام تحقق نظر دارد؛ علم اصول آنگونه که در کتاب‌های اصولی وجود تاریخی می‌یابد و نه اصول در مقام تعریف. به نظر وی وحدت علم مانند وجود آن، اعتباری است و نه حقیقی.

مهم‌ترین دلیل امام خمینی دعوت به تأمل تاریخی در ظهور و توسعه علوم است. «همه علوم، چه عقلی و چه غیر عقلی، از نقص به کمال رشد می‌کنند و هر علمی در آغاز امر، جز چند قضیه‌ای که تعداد آن‌ها از انگشتان دست بیشتر نیست، نبوده است». شاهد ایشان بر این ادّعا این است که شیخ الرّئیس در مورد علم منطق از معلّم اوّل نقل می‌کند: آنچه از گذشتگان در مورد قیاسات به ما ارث رسیده است، ضوابطی مختصر و مجمل است که ما با تلاش خودمان آن‌ها را تفصیل داده و به این صورت درآورده‌ایم و ممکن است آیندگان، مباحث بیشتری را اضافه کنند یا اگر به نقص و خللی در سخنان ما برخورد کردند به جبران آن بپردازند (خمینی، مناهج الوصول، ۱/ ۳۵).

به عقیده ایشان سیر و تتبع در علوم نشان می‌دهد که علوم عبارت بودند از قضایایی اندک که به مرور زمان تکمیل شده‌اند، لذا موضوع در نزد موسس و مدون علم مشخص نبوده است تا چه رسد که درباره احوال آن بحث کند. بهترین شاهد بر این مدعا علم جغرافیاست و یا علم فقه که فقیه هنگام تاسیس علم فقه ناظر فعل مکلف نیست تا آن را موضوعی برای آنچه که

---

۵ البته به رویکرد امام خمینی اشکالات متعددی گرفته شده است، برای مطالعه رک: جوادي آملي، ۲۲۲/۱/۱؛ قدسی، ۴۱/۱؛ فرامرز قراملكي، ۷۵؛ حاج عاملی، ۲۹/۱؛ خرازی، ۱/ ۱۰۲.

می‌خواهد بر آن حمل کند و یا از آن سلب کند، قرار دهد. علاوه بر این آنچه را کـه بـه عنـوان موضوع علم فقه می‌پندارند، منطبق بر اکثر مسائل باب ضمان و ارث و مطهرات و نجاسـات و سایر احکام وضعیه که ضرورتا از فقه هستند، نیست و قول به استطراد نیـز غیـر تـام مـی‌باشـد (سبحانی، ۳/۱).

در علم‌شناسی منطقی، شناخت علوم به مقام تعریف علم متعلـق اسـت و نـه مقـام تحقـق تاریخی آن، زیرا در علم‌شناسی منطقی چگونگی شیوه کار عالمان توصیف نمی‌شود، بلکه بیـان می‌گردد که شیوه آنان چگونه باید باشد. توضیح مطلب اینکه:

آیا قاعده «موضوع کل علم...» یک سخن توصیفی است و یا یک امر ضابطه‌ای منطقی؟ باید گفت: درباره قاعده علم‌شناسی دو صورت متصور است:

۱. رویکرد فلاسفه متقدم، که این قاعده را ضابطه‌ای منطقی می‌دانستند و لذا این فیلسـوفان علم از موضع توصیه‌گری با عالمان سخن می‌گفتند (علم‌شناسی پیشین).

۲. رویکرد علم‌شناسان متأخر، که با مراجعه به تاریخ علـم بـه مطالعـه آن مـی‌پـردازد و در شناخت هویت علم به عالمان می‌نگرند[۶] و سعی می‌کنند عمل آن‌ها را همانگونه که رخ می‌دهد تفسیر کنند (علم‌شناسی تجربی و پسین). علم‌شناسان متأخر همچون «لاکاتوش» از علم‌شناسـی منطقی به علم‌شناسی تاریخی گرائیده‌اند.

اما آیا قاعده مذکور امری است توصیفی و محصول مطالعه تجربی حکما و منطقیان از آنچه به نام علم در جوامع بشری و تاریخ اندیشه آدمی مطرح بوده است، یـا اینکـه قاعـده‌ای اسـت منطقی و محصول تأملات پیشین از ساختار منطقی علوم؟ بر مبنـای اول، ادعـا ایـن اسـت کـه مطالعه علوم نشان می‌دهد که علـوم رایـج بشـری هرکـدام دارای موضـوع واحـدی هسـتند و موضوع همه آن‌ها امری است که در آن علم از عوارض ذاتی‌اش بحث می‌شود. امـا بـر مبنـای دوم، هرچیزی‌که بخواهد علم باشد، منطقا می‌بایست موضوعی داشته باشد که از عوارض ذاتی آن بحث کند. فرق این دو تلقی در معنای قاعده این است که در تلقی اول قاعده شـکل قضـیه

---

۶ به عنوان مثال: «کوهن» می‌گوید ما راهی برای چیستی علم، جز تاریخ علم نداریم و روشی منطقی، در تبیین علم وجود ندارد و ملاك فقـط کارکرد آن است. لذا وی با استفاده از مباحث کارکردگرایی، نظریه‌ای تحت عنوان پارادایم‌ها را ارائه دادند. کوهن می‌گوید: هر نظریـه علمـی يك پارادایم و چارچوب است که از چالش‌ها و پرسش‌های قبلی به دست آمده است و توسط چالش‌ها و پرسـش‌هـای بعـدی، بـه پـارادایم دیگری تبدیل می‌شود. او نام این فرآیند را «انقلاب علمی» گذاشت. «فایرابند» نیز مبتنی بر تاریخ علم که در طول تاریخ، همه با هم اخـتلاف دارند و هیچ معیاری برای سنجش وجود نداشته است، نظریه نسبی‌گرایی را مطرح می‌کند و مي‌گوید هیچ نظریه‌ای بر نظریـه دیگـر تـرجیح ندارد (نه به لحاظ کشف و نه از لحاظ کارکرد) و فقط مقبولیت نزد علما و دانشمندان آن عرصه ملاك است که آن مقبولیـت ممکـن اسـت از مبادی و مقدمات روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و ... نشأت گرفته باشد.

خارجیه پیدا می‌کند و در تلقی دوم صورت قضیه حقیقیه و داوری در باب هرکدام از این دو تلقی، دو روش ارزیابی خاص می‌طلبد. اگر قاعده فوق توصیفی باشد، باید بررسی کرد که تا چه اندازه فراگیر است؟ آیا جامعی است درخور هر علمی؟ آیا با واقعیت معرفت‌ها و دانش‌های بشری مطابق است یا خیر؟ ولی اگر امری توصیه‌ای منطقی باشد، باید مبانی و دلایل منطقی را مورد ارزیابی قرار داد.

و اما ارزیابی قاعده «موضوع کل علم...»: اگر این قائده را به‌عنوان یک امر ضابطه‌ای بدانیم، باید گفت: عموم حکما این قاعده را یک اصل منطقی-برهانی می‌دانند که مقتضای ادله عقلی است و کسانی مثل شیخ الرئیس و شارحان وی از جمله خواجه طوسی به تفصیل در باب ادله آن سخن گفته‌اند. اما اگر این قاعده به عنوان یک امر توصیفی باشد، باید گفت: اگر مراد از علم در این سخن که «موضوع کل علم مایبحث فیه عن عوارضه الذاتیه» حقیقتا کل علم باشد، پرواضح است که آن فراگیر نمی‌باشد؛ چرا که علوم بسیاری وجود دارند که در آن‌ها از عوارض ذاتی امری بحث نمی‌شود، یا به این دلیل که مسائل آن علوم همه قضایای شخصیه و جملات بسیطند و یا به دلیل اینکه آن‌ها از امری واحد بلکه از امور گوناگون سخن می‌گویند مانند تاریخ، جغرافیا، نجوم، فرهنگ‌شناسی، مردم‌شناسی، زمین‌شناسی و...، و یا به دلیل اینکه موضوع آن‌ها امور حقیقی و متأصل نیستند، بلکه امور اعتباری‌اند مانند فقه، حقوق، اصول و.... به نظر می‌رسد که این قاعده (الگوی علم‌شناسی ارسطویی) جنبه توصیفی داشته است که بعدها به‌دست متأخرین و شارحین جنبه ضابطه‌ای هم به خود گرفته است (فرامرز قراملکی، ۵۳-۵۴).

ج) رویکرد تلفیق گرا

چنانکه پیش‌تر گذشت، پژوهشگران معاصر از حصرگرایی دست برداشته و به سوی مدل‌های تلفیقی گرایش پیدا کرده‌اند، و تکیه بر فقط موضوع و یا فقط غایت و... را کافی نمی‌دانند و جملگی بر این مطلب پای می‌فشارند که التزام به اینکه تمایز علوم باید به تمایز موضوعات باشد، التزامی بدون ملزم است و هیچ داعی‌ای برای این التزام وجود ندارد. و کم‌کم به این نظریه گرایش پیدا کردند که تمامی اموری که در وحدت اعتباری‌ای که در مجتمع عقلایی معتبرند، دخیلند را باید لحاظ کرد و یکی از آن‌ها به تنهایی کفایت نمی‌کند و لذا مدار وحدت و کثرت، اعتبار ناشی از مراعات مصالح عقلایی و جهات دخیل در آن است. بنابراین

چنانکه مشهود است، تلفیق‌گرایان، خود در این زمینه یک‌صدا نیستند و دارای آراء و اندیشه‌های مختلفی‌اند که به آن می‌پردازیم:

۱. الگوهای تلفیق گرایان

صاحبان این رویکرد بر این عقیده‌اند که: هیچ دلیل منطقی وجود ندارد که هر علمی ضرورتا باید دارای موضوعی باشد که هویت و ماهیت واحدی داشته باشد، بلکه دقیق‌تر این است که علم را مرکبی اعتباری بدانیم که وحدت‌بخش آن یا موضوع، یا غرض، یا تناسب ذاتی مسائل یا محمولات (رک: طهرانی حائری، ۱۱؛ انصاری، ۱/ ۲۴؛ آملی، ۱/ ۱۹؛ موسوی بجنوردی، ۱/ ۱۱) و... است؛ از این‌رو نمی‌توان گفت لزوما وحدت موضوع را باید عامل وحدت‌بخش علم بدانیم، بلکه نه دلیلی منطقی بر وحدت حقیقی موضوع علم وجود دارد و نه در عمل همه علوم موجود از چنین وضعیتی برخوردارند. بنابراین تمایز علوم وابسته به اغراضی است که علوم به دنبال آن‌ها تدوین شده و لذا منحصر در علل ذاتی نیز نمی‌باشد، بلکه ممکن است عرضی و اعتباری نیز باشد.

ایشان بر این عقیده‌اند که: التزام به اینکه تمایز علوم باید به تمایز موضوعات باشد، التزامی بدون ملزم است و هیچ داعی‌ای برای این التزام وجود ندارد. و از طرفی با این اشکال مواجه می‌شویم که برخی از مسائل که بحث از آن‌ها در یک علم مسلم است، لازم است به مقتضای این التزام از مسائل علم خارج شوند و دخولشان در علم نیازمند تکلف شدید است. همچنین گاهی نیز با وجود آنکه آگاهی به موضوع علم وجود ندارد، از مسائل علم بحث می‌شود و حال آنکه بر طبق این التزام، این رویکرد از قبیل تصدیق بدون تصور است. بلکه ممکن است تمایز به موضوع بدین صورت باشد که جهتی جامع که موجب امتیاز گروهی از مسائل از گروهی دیگر می‌شود، مبنای اتحادشان در موضوع باشد و بحث درباره این گروه از مسائل از جهت رجوعشان به این موضوع باشد؛ اگرچه بحث از عوارض ذاتیشان نباشد، بلکه از امری باشد که در نهایت به آن باز می‌گردد. و گاهی نیز ممکن است که تمایز به محمول باشد، بدینصورت که جهت جامعی که موجب تمایز گروهی از مسائل از گروهی دیگر می‌شود، اتحادشان در محمول باشد و بحث در جمیع این گروه‌ها از جهات راجع به این محمول باشد. و گاهی نیز ممکن است که تمایز به غرض باشد، بدین‌صورت که جهت جامع بین این گروه از مسائل اتحادشان در غرض خاصی باشد که این علم برایش وضع شده است (سبزواری، ۲۱).

به عقیده صاحبان این رویکرد: این ادعا که تمایز علوم به تمایز موضوعات است، هیچ

دلیلی بر آن وجود ندارد. و جهت جامع در علوم همان‌گونه که ممکن است بـه دلیـل وحـدت موضوع باشد، همین‌طور ممکن است به اعتبار وحدت محمول یا غرض باشد. البته این دربـاره علومی است که به صورت مستقل تدوین شده‌اند، نه علومی مثل علم اصول فقه که مجموعه‌ای از مسائل متفرقه علوم گوناگون است که در مقـام اسـتنباط احکـام کـارایی دارنـد. (سـبزواری، ۷۰۴). بنابراین تمایز علوم منحصر به تمایز موضوعات و محمـولات و اغـراض نیسـت، بلکـه ممکن است که تمایز به یکی از این امور سه‌گانه باشد (سبزواری، ۲۲؛ مکی عاملی، ۴۷).

با پذیرش این مطلب که تمایز علوم منحصر در تمایز به موضوعات نیست، بلکه بـه تمـایز محمول یا غرض است و تمایز علم اصول فقه از دیگر علوم نیز از جهت غرض است (که قـول برگزیده در مورد علم اصول و بلکه غالب علوم نیز همین است)، این اشکال دیگر وارد نیسـت (تا نیاز به جواب داشته باشد) که بعضی از مسائلی که در کتـب اصـولی ذکـر شـده، خـارج از مسائل علم اصول است و نیازی نیست که آن‌ها را استطرادی بـدانیم؛ زیـرا بـر طبـق ایـن قـول مسائل علم عبارتند از هرآنچه که در استنباط دخیل است و رسیدن به غرض متوقف بر بیان آن است، حال چه موضوعش واحد باشد یا خیر (سبزواری، ۲۴).

خویی نیز در این زمینه می‌نویسد: تمایز در مقام تدوین علم، اگر برای علم غرضی خارجی باشد که بر آن مترتب شده، تمایز به غرض است؛ کما اینکه حال بسیاری از علوم متداولـه بـین مردم اینگونه است، مثل علم فقه، اصول، نحو، صرف و.... زیرا انگیزه‌ای که باعث شده تا مدون تعدادی از قضایای متباین را گردآوری کند، اشتراک این قضایا در غرضی خاص است. پس اگر این، ملاک تمایز این علوم از یکدیگر در مرحله تدوین نباشد، بلکه موضـوع باشـد، بـر مـدون لازم می‌آید که هر بابی را، بلکه هر مسئله را، به دلیل وجود ملاک علمی مستقل قرار دهـد. امـا اگر برای علم غرض خارجی‌ای جز شناخت و احاطه به آن، کـه بـر آن مترتـب شـود، نباشـد، همچون فلسفه اولی؛ امتیاز این علم از دیگری یا به ذات است، یا به موضوع و یـا بـه محمـول. همین‌طور که اگر بخواهیم علمی را تدوین کنیم که موضعش انسان، زمین و... باشد، تمایز ایـن علم از دیگری یا به ذات است و یا به موضوع و اگر قصد مدون تعلق گرفته باشد بـه شـناخت (مثلا) آنچه که حرکت بر آن عارض می‌شود، تمایز این علم فقط به محمول خواهد بود. با ایـن بیان آشکار می‌شود، که تمایز علوم نه منحصر به موضوع است و نه غایت، بلکه همانگونـه کـه ممکن است به هردو باشد، این احتمال نیز وجود دارد که به شـیء سـومی باشـد. لـذا محتمـل است که مراد مشهور این نباشد که تمایز منحصر در موضوع است، بلکـه شـاید مرادشـان ایـن

است که موضوع تقدم رتبی بر محمول و غرض دارد (فیاض، ۳۰/۱).

به عقیده ایشان: هیچ دلیلی وجود ندارد که هر علمی ضرورتا باید موضوع داشته باشد، بلکه حقیقت علم عبارت است از «مجموعه‌ای از قضایا و قواعد مختلف به حسب موضوع و محمول، که آن‌ها را اشتراک در غرض واحد به دور خود جمع کرده است.» (فیاض، ۲۹/۱) و نه تنها به صورت عام دلیلی بر لزوم وجود موضوع برای هر علمی وجود ندارد، بلکه به صورت خاص دلیل بر عدم آن در برخی از علوم وجود دارد، مثل علم فقه و اصول (فیاض، ۲۸/۱). از برخی دیگر نیز نقل شده است که: تمایز در مقام تدوین به وحدت موضوع یا محمول و یا غرض نیست (گرچه دارای جامع حقیقی باشد)؛ زیرا علارغم وجود جامعی حقیقی، اینجامع از جهت سعه و ضیق مختلف است. پس ملاک غرض شخصی مصنف است، مثلا غرضش تعلق می‌گیرد به علمی که بر آن غرضی یا موضوعی یا محمولی یا... خاص مترتب شده باشد (روحانی، زبدة الأصول، ۱۵/۱). از این‌رو علمیّت علم و تمایزش همان‌گونه که ممکن است گاهی به موضوع باشد و گاهی به محمول، همچنین ممکن است به غرض باشد، و مانعی ندارد تا در علم از عوارض غریب موضوعش بحث شود، اگر دخیل در غرض باحث باشند (هاشمی شاهرودی، ۱۸/۱).

هاشمی شاهرودی نیز با رویکردی مشابه می‌گوید: بعد از اینکه تمایز علوم به موضوعات (به دلیل اشتراک برخی علوم در موضوع، مثل علوم عربی) ثابت نشد و حیثّیتی نیز که صاحب فصول ذکر کرد و قابلیّتی هم که نائینی بیان کرد، تمامیّت نداشت؛ می‌گوییم: اگر موضوعات علوم متباین باشد (مثل نحو و طب)، تمایز از دو جهت است: موضوع و غرض، و اگر موضوعات علوم متحد باشند (مثل علوم عربیّ)، تمایزشان به غایات و فوائد مقصود از آن‌هاست. این أمری وجدانی است، زیرا هنگامی که موضوع در علوم واحد باشد، وجدان قاضی است که جهت مغایر موجب به تعدد علم، فوائد و غایات مطلوب از علم است، کما اینکه اگر موضوع متعدد باشد، تغایر علوم از ناحیة موضوع و غایت است. بنابراین تمایز علوم گاهی از جهت موضوع و فائدة است، کما اینکه در علومی که موضوعاتشان متباین است، اینگونه است؛ و گاهی فقط از جهت فائدة است، کما اینکه در علومی که موضوعشان متحد است، اینگونه است (جزائری، ۲۵/۱).

۲. ریشه یابی رویکرد تلفیق گرا

ریشه این رویکرد را می‌توان در منحصر کردن الگوی علم‌شناسی ارسطویی و قاعده

«موضوع کل علم...» در حد علوم برهانی جستجو کرد. توضیح اینکه: درباره عبارت «موضوع کل علم ما یبحث فیه عن عوارضه الذاتیه» دو تفسیر وجود دارد: أخص و أعم. بر طبق تفسیر اخص از این عبارت، آنگونه که از عبارت شیخ الرئیس در اشارات و محقق طوسی در شرح اشارات و تفتازانی در اوائل شرح مقاصد و برخی از متاخرین در حواشی بر اسفار استفاده می‌شود که این تعریف برای علوم برهانی است که محمولاتشان از امور واقعی است و لذا بر علوم اعتباری منطبق نمی‌شود (قطیفی، ۱۰۲).

بهترین تبیین در این زمینه از آن علامه طباطبایی است. ایشان با اقامه برهان، لزوم وجود موضوع را برای علوم برهانی به اثبات می‌رسانند و در پایان می‌افزایند: «این احکام همگی تنها در علوم برهانی صدق می‌کند و علوم اعتباری که موضوعاتشان علوم اعتباری و غیر حقیقی است، دلیلی بر جریان هیچ یک از این احکام در موردشان وجود ندارد.» (رک: طباطبائی، تعلیقات اسفار، ۱/ ۳۰). بنابراین به عقیده ایشان وجود حقیقی تنها برای علوم برهانی اثبات می‌شود، زیرا مقدمات برهان، ضروری، ذاتی، کلی و دائمی هستند و این چهار ویژگی تنها برای قضایایی ثابت است که محمولات آن‌ها عرض ذاتی موضوعاتشان باشد و لذا اثبات وجود و وحدت حقیقی و در نتیجه اثبات موضوع واحد تنها برای علوم حقیقی و برهانی و نه اعتباری (و آن هم تنها از طریق مبانی حکمت متعالیه) ممکن است. ازاین‌رو بسیاری از مشاجرات در باب تمایز علوم از باب خلط بین علوم حقیقی و اعتباری و سرایت احکام علوم حقیقی به علوم اعتباری است.

علّامه طباطبائی همچنین در حاشیه خود بر کفایه الاصول بحث مبسوطی درباره تمایز علوم از یکدیگر دارد. در آنجا، پس از بیان اینکه تمایز علوم برهانی به موضوعات آن‌هاست، تمایز علوم اعتباری را همانند وجود اعتباری آن‌ها وابسته به اعتبار دانسته، و چون اعتبار برای اغراض گوناگونی است که معتبر در نظر دارد، این تمایز را به اغراض اسناد داده‌اند (جوادی آملی، ۱/ ۲۱۸). این نظر با نظر آخوند صاحب کفایه مطابق است، با این تفاوت که محقق خراسانی تمایز علوم و از جمله علوم حقیقی را هم به اغراض آن‌ها نسبت داده است.

۳. دفاع از تلفیق گرایی با رویکردی تاریخی

مکارم شیرازی با رویکردی تاریخی به مبنای تمایز علوم، می‌نویسد: برای رسیدن به جواب صحیح باید به تاریخ تدوین علوم بشری رجوع کرد (نه به حکم عقل، زیرا مساله‌ای عقلیّ نیست). پس می‌گوییم: زمانی که به تاریخ تدوین علوم رجوع می‌کنیم، می‌بینیم که در بدو

پیدایش بسیط و مختصر بودند، کما اینکه (به عنوان نمونه) از ملاحظه فلسفة افلاطون این مطلب پیداست که آن متشکّل از مسائل کمی در أبواب الهیّات و مسائلی در طبیعیّات و مسائل دیگری در فلکیّات و مباحثی در سیاست مدن بوده است که همه آن‌ها در علمی واحد و کتابی واحد درج می‌شدند، سپس بعد از توسعه آن‌ها و احتیاجشان به تفکیک از یکدیگر، توسعه دهندگان و مدونان در ادوار بعدی قصد کردند تا مسائلی را که علاقة خاصّی بینشان وجود دارد را به عنوان علمی جداگانه و مستقل تدوین و تالیف کنند، و معیار در این علاقه و ارتباط گاهی وحدت موضوع است؛ مثل علم زمین‌شناسی در طبیعیّات که موضوع در جمیع مسائلش شی واحدی است (زمین و حالت‌های آن) و أغراض مترتّب بر مسائل آن نیز مختلف است؛ و گاهی نیز وحدت محمول است، مثل علم فقه که محمول در تمام مسائلش، حکمی از أحکام شرعیّ است و معیار در آن وحدت موضوع نیست، زیرا موضوع در آن شیئ واحدی نیست (موضوع علم فقه، خصوص أفعال مکلّفان نیست، به دلیل عدم شمول آن برای أحکام وضعیّ و ارجاعش به أفعال مکلّفان به واسطة خالی از تکلف نیست). و گاهی نیز وحدت غرض است، مثل علم منطق، زیرا غرض حاصل از مسائلش، حصول تفکّر صحیح و صیانة از خطا است؛ و شاید علم اصول نیز به دلیل وحدت غرض در جمیع قضایایش (تحصیل قدرت بر استنباط أحکام شرعی فرعی از أدلّه آن‌ها) از این قسم باشد. همچنین ممکن است که ملاک وحدت، دوتا از این امور سه‌گانه یا جمیع آن‌ها باشد (قدسی، ۳۷/۱).

بنابراین تمایز علوم مثل وحدت آن‌ها، گاهی به موضوعات و گاهی به محمولات و گاهی نیز به أغراض است و دلیل این مطلب نیز تحلیل تاریخی تدوین علوم و تألیف آن است. ملاک وضع علوم و تمییز آن‌ها از سائر علوم، وجود تناسب و تناسخ بین مسائلش و دخول آن‌ها تحت عنوانی جامع است، و إشکالی ندارد که تناسب مسائل گاهی به وحدت موضوع، گاهی به وحدت محمول و گاهی به وحدت غرض باشد و تمایز نیز این‌گونه باشد (قدسی، ۴۱/۱).

د) الگوی علم‌شناسی قراردادگرا

۱. چرایی ناکارآمی الگوهای علم‌شناسی پیشین

تمامی الگوهای ارائه شده از جانب اصولیان تا بدین‌جا شامل الگوی مشهور (موضوع‌محور)، الگوی محقق خراسانی (غرض‌محور)، الگوی تلفیق‌گرا و نیز رویکرد محقق اصفهانی و امام خمینی–فارغ از اشکالات متعددی که بدان‌ها گرفته شده است، مثل: انکار اصل

ضرورت وجود موضوع جامع برای علوم و... - از یک نقص مشترک رنج می‌برند و آن عبارت است از این مطلب که: «انتخاب غرض و موضوع به عنوان سرّ وحدت علوم با مشکل تعیین مرتبه غرض و موضوع، مواجه است، و محقق اصفهانی و امام خمینی نیز به معیار و سرّ وحدت علوم پاسخ نگفته‌اند.». مثلا اینکه چرا در علم نحو، «فاعل»، «منصوبات» و... هر یک به تنهایی یک علم قلمداد نشده‌اند؟ و یا مثلا اگر یک علم آنقدر گسترده بود که حتی تمام عمر انسان هم کفاف آموزش آن را نداد، چه باید کرد؟ و.... و لذا برخی به این نظریه گرایش پیدا کردند که تمامی اموری که در وحدت اعتباری‌ای که در مجتمع عقلایی معتبرند، دخیلند را باید لحاظ کرد و یکی از آن‌ها به تنهایی کفایت نمی‌کند و بنابراین مدار وحدت و کثرت، اعتبار ناشی از مراعات مصالح عقلایی و جهات دخیل در آن است، نه غرض شخصی مدون و نه موضوع، محمول، غایت و تسانخ ذاتی (هریک به تنهایی).

باید توجه داشت که سوال اساسی در بحث تمایز علوم این نیست که چرا علوم از یکدیگر متمایزند؛ زیرا طبق مبانی فلسفی حکمت متعالیه، هر موجودی، خواه حقیقی و یا اعتباری، دارای تشخّص و تمایز ذاتی از دیگر موجودات است. بلکه سوال اصلی در بحث تمایز علوم، پرسش از چگونگی ایجاد تمایز و در واقع کشف سرّ وحدت علوم از یکدیگر است که هیچ‌یک از این رویکردها بدان پاسخی نگفته‌اند (علی‌پور و حسنی، ۱۶۱). از این‌رو مبنای تمایز علوم با توجه به غرض تدوین متفاوت خواهد بود و حتی تمامی جهاتی که در نزد عقلا معتبرند، نیز در این وحدت و تمایز دخیلند و ممکن است لحاظ شوند، مثل مدت زمان فراگیری علم، امور زیبایی‌شناسی، نیازهای جامعه، مرجحات تاریخی و....

۲. چیستی الگوی قراردادگرا

در رویکرد قراردادگرا مقصود از علم «مجموعه‌ای از مسائل» است. در همه نظریات مطرح شده نیز این نکته مفروغ‌عنه است که علم متشکل از مجموعه‌ای از مسائل است که بنحوی گرد هم جمع آمده‌اند. صاحبان این رویکرد نیز با تمسک به قدر متیقن، خود را از دیگر قیود رهانیده‌اند و دیگر الزامی نمی‌بینند که باید به یکی از مولفه‌های موضوع، محمول، غایت، روش، سنخیت، حیثیت و... تمسک کرد و نیز لزومی نمی‌بینند که تمایز باید حتما به امری ذاتی باشد، بلکه تمسک به عرضیات را نیز ممکن می‌دانند. حرف این دسته این است که تقسیم‌بندی علوم بر پایه هریک از این امور به تنهایی دقیق و نافذ نیست و ما پارامتری را لازم داریم که از عهده تفسیر تقسیم‌بندی‌های علوم به طور دقیق و نافذ برآید و لذا هر مولفه‌ای که

ما را در این زمینه یاری کند و دقت امر را بالا ببرد، می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.

آملی لاریجانی با نقد الگوی علم‌شناسی ارسطویی می‌نویسد: «هیچ دلیل عمده منطقی وجود ندارد که علوم باید بر همین شکل که هستند تقسیم‌بندی شوند و از یکدیگر متمایز گردند. بعید نیست که اختلاف علوم تا حدی به امور ذوقی و زیباشناختی یا ترجیحات تاریخی و امثال آن برگردد. اینکه علم اصول یک علم باشد نه سه علم، که یکی از مباحث الفاظ بحث کند و دیگری از حجج و سومی از اصول عملیه (و شاید امور دیگر)، دلیل متقن منطقی ندارد. بعید نیست ترجیحات تاریخی، امور ذوقی، تناسبات زیباشناختی، نیازهای مبرم عینی و خارجی و... اموری باشند که چنین وحدتی را برای علم اصول، از باب دخالت مسائل آن در استنباط احکام، فراهم آورده‌اند. و همین طور بسیاری از علوم دیگر. بنابراین ما در کل این سخن را می‌پذیریم که هر علمی مرکبی اعتباری است که غالبا وحدت آن به خاطر وحدت غرض است. ولی اینکه این مرتبه از مرکب اعتباری فراهم آمده از این مرتبه غرض، یک علم را تشکیل دهد نه مراتب دیگر، هیچ دلیل منطقی ندارد، بلکه تابع ترجیحات دیگری است که نام بردیم.» (لاریجانی، ۹).

آقای سیستانی نیز درباره رویکردهای پیشین می‌گویند: وحدت و کثرت علوم اعتباری است. زیرا امر واقعی شیء ثابتی است، چه انسان به آن علم داشته باشد یا نه، برخلاف امر اعتباری که واقعیتش به اعتبار معتبر است و لذا با اختلاف آراء مختلف می‌شود. ازاین‌رو می‌بینیم که علم واحدی مثل طب و هندسه، به علوم متعددی تبدیل می‌شوند و یا چند علم متعدد در یک علم واحد جمع می‌شوند، مثل علم معرفت و علم وجود در حکمت متعالیه. اما باید توجه داشت که مصنّف و مدوّن باید در وحدت علم تمام مصالح و جهات دخیل در این وحدت را مثل هدف یا وجود سنخیت ذاتی در موضوع یا محمول بین مسائل علم، یا مدت زمان فراگرفتن علم و... را لحاظ کند؛ نه اینکه فقط جهات معینی را مثل موضوع و محمول و هدف را. به عنوان مثال زمان قدیم علم طب گسترده نبود و لذا کتاب‌های طبی به بیان تمام مسائل طبی می‌پرداختند؛ اما امروزه با گستردگی علم پزشکی دیگر عمر آدم کفاف پرداختن به همه‌ی آن‌ها را نمی‌دهد و لذا باید شاخه شاخه شوند (قطیفی، ۱۱۰). از این‌رو وحدت موضوع یا محمول یا غایت کلی مشککند و لذا به علت تفاوت بسیار بین مصادیق و افرادشان ممکن نیست که معیار برای وحدت قرار گیرند. از طرف دیگر این معیارها بدون در نظر گرفتن مدت زمان فراگیری علم کفایت نمی‌کند (همان، ۱۱۳).

مصباح یزدی نیز می‌گوید: تمایز علوم کاملا قراردادی است و بستگی دارد به اینکه عرف علمی زمان چه مطالب و مسائلی را در کنار هم به‌عنوان یک علم مستقل بپذیرد. البته این قرارداد گزاف نیست و تابع شرایط و علل خاصی می‌باشد. در واقع برای نامیدن احکامی که در علوم مطرح می‌شوند، هیچ معیاری بهتر از عرف دانشمندان نیست. هر مجهولی که ذهن آدمی را می‌فشارد، می‌تواند در قالب یک سؤال مطرح شود و هر پاسخی که به نحو روشمند و برطبق ضوابط منطقی و روش‌شناختی به آن داده شود، یک مسأله یا قضیه علمی -اعم از برهانی یا تجربی- خواهد بود. علوم متعددی را که هرازچندی یکی پس از دیگری سر از خاک ذهن و ضمیر آدمیان بر می‌آورند، چطور می‌توان در قالب عوارض ذاتی گنجاند؟ و اصلا مگر تولیدگران علم می‌دانند که عوارض ذاتی چیست تا مواظب باشند که از مرز قلمرو آن خارج نشوند؟ گذشتگان هم که ممیزی عوارض ذاتی را پذیرفته بودند، دقیقا به همین خاطر همواره با مشکل مواجه بودند و هربار بالاجبار تبصره‌ای الحاقی بر آن قاعده می‌زدند (حسن‌زاده، ۳).

۳. دفاع از تلفیق گرایی با رویکردی تاریخی

در دفاع از رویکرد قراردادگرایی با بررسی سیر تاریخی پیدایش مرزبندی علوم می‌توان گفت:

پیش از پیدایش علوم به شکل مألوف آن، بشر ابتدا به تک‌گزاره‌های محدودی معرفت پیدا کرده بود و به تدریج با افزایش تدریجی معارف بشری تشابهات و تمایزات گوناگونی بین این گزاره‌ها و معارف بشری مشاهده شد. البته این توجه در ابتدا به صورت اجمالی بود، اما به تدریج، التفات تفصیلی به تمایزات و اشتراکات، بسترساز مرزبندی و دسته‌بندی معرفت‌ها و دانش‌های بشری شد. البته پدیداری این مرزبندی بر اساس معیارها و ملاک‌های متفاوتی صورت گرفته است. اولین گام در راستای مرزبندی علوم، توجه و التفات بشر به وجود تفاوت‌ها و تشابهات ظاهری در میان گزاره‌های معرفتی به دست آمده بود. اولین نکته‌ای که در برخورد با هر گزاره مشاهده می‌شود، موضوع و محمول گزاره است. از این‌رو این احتمال بسیار قوی خواهد بود که نخستین دسته‌بندی در بین گزاره‌های موجود را تقسیماتی بر اساس موضوعات و محمول‌های مشابه تصور کنیم.

اما دومین گام در چگونگی شکل‌گیری دانش‌های بشری، الزاماتی است که دستیابی به غایات بشری و رفع نیازهای مختلف بشر و تلاش انسان در راستای تامین این اهداف مختلف به گونه‌ای علمی پدید می‌آورد. بدین منظور توجه به گزاره‌های مشابهی که در حل مشکلی

خاص و رفع آن، کاربرد مشترکی داشته و همچنین توجه به گـزاره‌هـای متفـاوتی کـه در عـین تفاوت، در تامین اهداف واحدی کارگشا بودند، وصول به دانش‌هـای متمـایز از هـمِ بشـری را تسهیل بخشید. سومین گامی که در این راستا (شکل‌گیری و طبقه‌بندی علوم) موثر بوده اسـت، مشاهده این نکته بوده است که معرفت به برخی از گـزاره‌هـا بـا روش‌هـای مشـابهی صـورت می‌گیرد؛ روش‌هایی که با روش‌های دستیابی به دیگر گزاره‌ها متفـاوت اسـت. امـا گـام بعـدی توجه به تمایزات و تشابهات بین علوم از حیث منبع معرفتی دستیابی به آن‌ها (دیـدن، شـنیدن، تعقل و...) است.

بنابراین روند مرزبندی و طبقه‌بندی علوم در طی یک فرایند واقعی پیموده شده اسـت و از همه ملاک‌های گوناگون بهره گرفته شده است؛ البته گاهی با اغراض کلی‌تر و گاهی با اغـراض جزئی‌تر، گاهی با ملاحظه موضوعات کلان‌تر و گاهی بـا توجـه بـه موضـوعات خـردتـر و.... همچنین روابط میان معیارهای گوناگونی که در اعتبار معتبران برای تمایز علوم، تاثیر داشـته، از روابط پیچیده و دارای برهم‌کنشی برخوردار بوده‌اند و هر یک موجب ایجاد تقسـیم‌بنـدی‌هـای جدیدی برای دیگری شده‌اند. لذا سرّ وحدت علوم، موضوع جامع، محمول جـامع، غـرض یـا ترکیبی از آن‌ها (با تعاریفی که از آن‌ها ارائه شده است) نمی‌تواند باشد. بلکـه از ایـن مقـدمات می‌توان نتیجه گرفت که:

آنچه به علوم، وحدت بخشیده و آن‌ها را از یکدیگر متمایز می‌سازد، و به بیان دیگر، آنچـه یک علم را یک علم می‌کند، این است که عقلا و جامعه علمی به حسب نیـازهـا «وحـدت» را برای آن در نظر گرفته و یک علم را «یک علم» اعتبار می‌کنند. البته این اعتبارات، گـزاف و بـر اساس سلیقه محض و به‌طور شخصی صورت نمی‌گیرد، بلکه موضوعی خاص، غرضی خاص، وجود تناسب قضایا، یا دیگر امور می‌توانند به ایجاد یک اعتبار کمک کنند، ولی در نهایت ایـن «اعتبارِ» دانشمندان و جامعه علمی است که به یک علم، وحدت بخشـیده و آن را یـک «علـم» می‌کند. این اعتبار به مثابه امری عقلائی برای تنظیم روابط اجتماعی عقـلا و رفـع نیـاز جوامـع علمی قرار داده می‌شود. از این‌رو به روشنی مشاهده می‌شود که هرگـاه نیـاز بـه تقسـیم علـوم پیش آمده، این کار صورت گرفته است (رک: علی‌پور و حسنی، ۱۶۲).

نتیجه‌گیری

۱. برای رفع کاستی‌های الگوی علم‌شناسی ارسطویی، برخی با ارائه تبیینی جدید از چیستی

موضوع بر این عقیده‌اند که هیچ برهانی وجود ندارد که موضوع بایـد حتمـا از عـوارض ذاتـی مسائل علم باشد، بلکه ممکن است غیر آن باشد، مثـل: «جـامع رابـط بـین مسـائل گونـاگون و قضایای متباین»، «جامع منتزع از جزئیّـات موضـوعات مسـائل»، «مـا یُبحـث فیـه عـن أحوالـه العُرفیّة»، «الذی یبحث فیه عن عوارضه المقصودة» و....

۲. متکلمان، فقها، اصولیان و نحویان در انطباق علم خود با الگوی علم‌شناسی ارسطویی بـا معضلات گوناگونی روبرو شدند و لذا محقق خراسانی ایده تمایز بر اسـاس غـرض را مطـرح کردند. طبق این رویکرد اینکه هر علمی بدلیل موضوع و مسائلش، سـاختاری متمـایز از دیگـر علوم دارد، درست است، اما این موضوعات متعدد و مسائل متشتت، نیاز به یک جـامع (خـواه عرضی و خواه ذاتی) دارند؛ و از آنجا که پیدا کردن جامعی ذاتی یا ناممکن است و یا نیـاز بـه تکلفاتی بعید دارد، به سراغ تمایز به جهتی عرضی رفتند.

۳. محقق اصفهانی و امام خمینی با نظر بـه مقـام تحقـق تـاریخی علـوم، در وحـدت علـم سنخیت عده‌ای از قضایای متشتته و وجود ارتباط خاص بین آن‌ها (اگرچه موضوعشـان واحـد نباشد) را کافی می‌دانند. و لذا نیازی به نفس موضوع نیست، چه رسد با اینکه تمایز علوم به آن باشد.

۴. انتقادات و ایراداتی که بر نظریات تمایز موضوعی، تمایز روشی و تمایز غـایی علـوم از یکدیگر وارد شد، ثمره‌اش این شد که پژوهشگران معاصر از حصرگرایی دست برداشـته و بـه سوی مدل‌های تلفیقی گرایش پیدا کرده‌اند، و تکیه بر فقط موضوع و یا فقط غایت و... را کافی نمی‌دانند.

۵. از دریچه نگاه صاحبان رویکرد تلفیقی در تمایز علوم، علم عبارت است از مجموعـه‌ای از مسائل متشتته، که جامع آن‌ها گاه ممکن است به دلیل سنخیت در ذات باشد (مثل موضـوع، محمول، حیثیت) وگاه نیز ممکن است به دلیل امری عرضی باشد (مثل غایت).

۶. تمامی الگوهای ارائه شده (موضوع‌محور، غـرض‌محـور، تسـانخ ذاتـی و تلفیـق‌گـرا) – علی‌رغم اشکالات متعدد آن‌ها– از یک نقص مشترک رنج می‌برند و آن عبارت است از اینکـه: «انتخاب غرض و موضوع به عنوان سرّ وحدت علوم با مشکل تعیین مرتبه غـرض و موضـوع، مواجه است». و لذا برخی به این نظریه گرایش پیدا کردند که تمـامی امـوری کـه در وحـدت اعتباری‌ای که در مجتمع عقلایی معتبرند، دخیلند را باید لحاظ کرد و یکی از آن‌ها بـه تنهـایی کفایت نمی‌کند و بنابراین مدار وحدت و کثرت، اعتبار ناشی از مراعات مصالح عقلایی اسـت؛

و بعید نیست که اختلاف علوم تا حدی به امور ذوقی و زیباشناختی یا ترجیحات تاریخی و امثال آن نیز برگردد؛ و لذا تمایز علوم کاملا قراردادی است.

منابع

أصفهانی، أبوالحسن، ***وسیلة الوصول إلی حقائق الأصول***، مقرر: میرزاحسن سیادتی سبزواری، قم، مؤسسه نشر إسلامی، ۱۴۱۹ق.

أصفهانی، محمدحسین، ***نهایة الدرایة فی شرح الکفایه***، قم، انتشارات سید الشهداء (ع)، ۱۳۷۴.

انصاری، مرتضی بن محمد امین، ***فرائد الأصول***، قم، مجمع الفکر الإسلامی، ۱۴۱۹ق.

ایروانی، علی، ***الأصول فی علم الأصول***، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۲۲ق.

بجنوردی، حسن، ***منتهی الأصول***، قم، بی‌نا، ۱۳۷۹.

بروجردی، حسین، ***نهایة الأصول***، مقرر: حسین‌علی منتظری نجف‌آبادی، قم، مطبعه الحکمه، ۱۳۷۵.

تفتازاني، مسعود بن عمر، ***شرح المقاصد فی علم الکلام***، پاکستان، دار المعارف النعمانیه، ۱۴۰۱ق.

جوادی آملی، عبدالله، ***رحیق مختوم*** (شرح حکمت متعالیه)، قم، نشر اسراء، ۱۳۷۵.

حائري اصفهاني، محمد حسین بن عبدالرحیم، ***الفصول اللغرویة فی الاصول الفقهیة***، قم، دار احیاء العلوم الاسلامیه، ۱۴۰۴ق.

حسن‌زاده، صالح، «موضوع علم و معیار تمایز علوم»، ***آینه معرفت***، تابستان، شماره ۳، ۱۳۸۳.

حسیني سیستاني، علي، ***الرافد فی علم الأصول***، مقرر: منیر قطیفی، قم، مکتب آیه الله العظمی السید السیستانی، ۱۴۱۴ق.

حسیني شاهرودي، محمود، ***نتائج الأفکار فی الأصول***، مقرر: محمدجعفر جزائری، قم، آل مرتضی علیهم السلام، ۱۳۸۵.

حکیم، محسن، ***حقائق الأصول*** (تعلیقه بر کفایه محقق خراسانی)، قم، مکتبه بصیرتی، ۱۴۰۸ق.

حیدری، علی نقی، ***اصول الاستنباط***، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۴۱۲ق.

خرازی، محسن، ***عمدة الأصول***، قم، موسسه در راه حق، ۱۴۲۲ق.

خمینی، روح الله، ***تهذیب الأصول***، مقرر: جعفر سبحانی تبریزی، قم، دار الفکر، ۱۳۶۷.

ـــــــــــــــ، ***جواهر الأصول***، مقرر: محمدحسن مرتضوی لنگرودی، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۶.

ـــــــــــــــ، ***مناهج الوصول إلی علم الأصول***، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار إمام خمینی (ره)، ۱۳۷۳.

______________، ***تنقیح الأصول***، مقرر: حسین تقوی اشتهاردی، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثـار امـام خمینی (ره)، ۱۴۱۸ق.

خمینی، مصطفی، ***تحریرات فی الأصول***، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار إمام خمینی (ره)، ۱۳۷۶.

خوئی، أبوالقاسم، ***محاضرات فی أصول الفقه***، مقرر: محمداسحاق فیاض، قم، مؤسسـه نشـر إسـلامی، ۱۴۱۹ق.

روحانی، محمد صادق، ***زبدة الأصول***، قم، مدرسه إمام صادق (ع)، ۱۴۱۲ق.

سبحانی تبریزی، جعفر، ***إرشاد العقول الی مباحث الأصـول***، مقـرر: محمدحسـین حـاج عـاملی، قـم، موسسه امام صادق (ع)، ۱۴۲۲ق.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ***الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعه***، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، ۱۹۸۱م.

طباطبایی، محمد حسین، ***اصول فلسفه و روش رئالیسم***، مقدمه و پاورقی: مرتضی مطهری، تهران، دفتر انتشارات اسلامی، بی‌تا.

______________، ***تعلیقات اسفار***، قم، دار المعارف الاسلامیه، ۱۳۷۹.

عراقي، ضیاءالدین، ***بدائع الافکار***، مقرر: هاشم آملی، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

______________، ***نهایة الأفکار***، مقرر: محمد تقـی بروجـردی نجفـي، قـم، مؤسسـه نشـر إسـلامی، ۱۴۰۵ق.

علی‌پور، مهدی و سیدحمیدرضا حسنی، ***پارادایم اجتهادی دانش دینی «پاد»***، قم، پژوهشـگاه حـوزه و دانشگاه، ۱۳۹۰.

فاضل موحدی لنکرانی، محمد، ***اصول فقه شیعه***، مقرر: محمود ملکی اصفهانی، قم، مرکـز فقهـی ائمـه اطهار (ع)، ۱۳۸۱.

فرامرز قراملکی، احد، «الگوی علم‌شناسی اصولیان»، ***مقالات و بررسی‌ها***، بهار و تابسـتان، شـماره ۷۵، دفتر ۳، ۱۳۸۳.

______________، «قاعده موضوع کل علم یبحث فیه عن عوارضه»، ***مقالات و بررسی‌ها***، زمسـتان و بهار، دفتر ۵۳ـ۵۴، ۱۳۷۱–۱۳۷۲.

فقیه، محمدتقی، ***البدایة و الکفایة*** (شرح کفایه الاصول)، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۱۸ق.

قطب‌الدین رازي، محمد بن محمد، ***شرح الشمسیة***، قم، زاهدی، بی‌تا.

لاریجانی، محمد صادق و مصطفی ملکیان، «اقتراح؛ کلام در روزگار ما در نظـر خـواهی از دانشـوران»، ***نقد و نظر***، زمستان، شماره ۹، ۱۳۷۵.

لاهیجی، عبدالرزاق، ***شوارق الالهام***، قم، موسسه امام صادق (ع)، ۱۴۲۵ق.

مکارم شیرازی، ناصر، ***انوار الأصول***، مقرر: احمد قدسی، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۴۲۸ق.

مکی عاملی، حسین یوسف، ***قواعد استنباط الأحکام***، قم، بی‌نا، ۱۳۹۱.

نراقی، مهدی بن ابی‌ذر، ***انیس المجتهدین فی علم الأصول***، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۸.

هاشمی شاهرودی، علی، ***دراسات فی علم الأصول***، قم، موسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع)، ۱۴۱۹ق.